

ریشه‌شناسی تاریخی واژگان و اثر آن بر فهم مفردات قرآن کریم؛ مطالعه موردی ریشه «قسط»

محمدحسین اخوان طیبی *

یحیی میرحسینی **

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۰

تاریخ تایید: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱

چکیده:

یکی از مباحث نظری شایان توجه در واژه‌پژوهی، التفات و اعتنا به مقوله «اشتراک لفظی» است. جستاری در میراث زبانی مسلمانان نشان می‌دهد بسیاری از لغت‌شناسان، به این مسأله توجه داشته و مباحث نظری آن را پیش برده‌اند. با این وجود گاه در مقام عمل، اشتراک لفظی نادیده انگاشته شده و برخی لغویان در تحلیل چندمعنایی دو واژه بدون تبار مشترک، به سمت برقراری ارتباط میان تمامی معانی آن کلمات رفته‌اند و یا، آن واژگان را در شمار «اضداد» جای داده‌اند؛ رویکردی که لغزش‌های بسیاری در پی داشته، و به تکلف‌های فراوانی انجامیده است. نمونه‌ای از این دست، ریشه‌پرکاربرد «قسط» است که به دو صورت باب افعال «أقسط» و مصدر «القسط»، و نیز صورت اسمی «القاسط»، با دو معنای متفاوت در قرآن بازتاب یافته است. گاه واژه «قسطاس» نیز از همین ریشه انگاشته می‌شود و مجموع بسامد هر سه در قرآن کریم، ۲۹ مرتبه است. بسیاری از لغت‌شناسان با این پندار که واژگان فوق از بناء واحدی ساخت یافته‌اند، نوعی از ارتباط میان‌نشان جسته‌اند. این نوشتار می‌کوشد با بهره‌گیری از روش «ریشه‌شناسی» و «معناشناسی در زمانی» در علم زبان‌شناسی تاریخی، ابتدا وام‌واژگی «قسطاس» و «القسط» که مبتنی بر یک الگوی تعریب شناخته شده است را نمایان سازد؛ آنگاه با مطالعه تطبیقی واژه «القاسط» و نظایر آن در دیگر زبان‌های سامی، معنای دقیق‌تری برای این واژه فرا روی نهد. در پایان، به این نتیجه دست یافتیم که واژگان فوق، سه تبار مختلف دارند و تلاقی این سه، نوعی اشتراک لفظی است.

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی، معناشناسی در زمانی، تبارشناسی واژگان، مشترک لفظی، مفردات قرآن کریم، قسط، قسطاس.

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) mhat.isu@gmail.com

** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آیت‌الله حائری میبد y.mirhoseini@gmail.com

*** این نوشتار مرهون راهنمایی‌های دکتر احمد پاکتچی است که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌کنیم.

مقدمه

یکی از مسائلی که از دیرباز مورد توجه لغت‌شناسان مسلمان بوده و محل گفتگو و مناقشه واقع شده است، پدیده «اشتراک لفظی» است. مسأله‌ای که افزون بر علم لغت، در اصول فقه نیز بسیار بدان پرداخته شده است (برای نمونه آخوندخراسانی، ۱۴۲۷: ۲۰۳/۱). طبق تعریف لغت‌شناسان، مشترک لفظی عبارت است از لفظی واحد که دارای دو یا چند معنای حقیقی (غیرمجازی) باشد؛ به عبارت دیگر، میان معانی متعدد لفظ، ارتباطی یافت نشود و اهل زبان، این معانی متعدد را جدای از هم و در عرض یکدیگر بدانند (سیوطی، بی تا: ۳۶۹/۱؛ مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۰/۱). در مقابل مشترک لفظی، «مشترک معنوی» جای دارد؛ لفظی که دارای دو یا چند معنای مرتبط با هم باشد.

هم‌چنین در علم معناشناسی^۱، مفهوم مشترک لفظی^۲ در کنار مفهوم چندمعنایی^۳ به نحو ویژه‌ای مورد توجه است؛ مشترک لفظی آنجاست که بین معانی متعدد یک لفظ، هیچ ارتباط معنایی وجود نداشته باشد و در واقع، با الفاظی به‌ظاهر شبیه مواجه باشیم که طبق قواعد استاندارد معناشناسی، در فرهنگ لغت‌ها باید تحت مداخل جداگانه و متفاوت بیابند. اما چندمعنایی هنگامی است که واژه، دارای معانی متعدد اما مرتبط با هم باشد که در این صورت، ذیل یک مدخل قاموسی به ثبت می‌آید (Palmer, 1976: 7).

در بازگشت به بحث اشتراک لفظی، آنچه معناشناسان بسیار از آن سخن گفته‌اند، راهکارهای تشخیص مشترک لفظی از چندمعنایی است. به عبارت

دیگر، پرسش اصلی آن است که در مواجهه با لفظی با معانی متفاوت، چگونه می‌توان ارتباط میان این معانی را کشف کرد؟ و چنانچه ارتباط معنایی میان آنها یافت نشود، تحلیل ما از اشتراک لفظی آنها چیست؟ پاسخ به این پرسش‌ها، به این سؤال کلی پاسخ می‌دهد که «چرا یک ریشه و یک واژه، تاب آن دارد که معانی متفاوت و گاه متعارضی حمل کند؟» یکی از راهکارهای پیشنهادی معناشناسان، واکاوی پیشینه تاریخی واژگان یا همان «ریشه‌شناسی»^۴ است. با این توضیح که اگر معانی متعدد یک واژه، منشأ واحدی داشته باشد، با چندمعنایی مواجهیم و چنانچه خاستگاه‌هایی جداگانه متصور باشد، با مشترک لفظی روبرو هستیم (Palmer, 1976: 68).

نکته دیگر آنکه مشترک لفظی، خود می‌تواند حاصل دو پدیده باشد: ۱. تحولات آوایی در واژگان؛ ۲. وام‌گیری از زبانی بیگانه. به‌عنوان نمونه‌ای برای مورد نخست، واژه «شیر» در زبان فارسی، به دو معنای «مایع سپید ترشح یافته از پستان حیوانات» و «حیوانی وحشی و درنده» به کار می‌رود. با نگاهی به سابقه گویش این واژه، شیر نوشیدنی در فارسی میانه با تلفظ «شیر» /šīr/ و شیر جنگل با تلفظ «شیر» /šēr/ به کار می‌رفته است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۹۳۵/۳، ۱۹۳۷). بر اثر تبدیل واکه /ē/ به واکه /ī/ در انتقال از فارسی میانه به فارسی نو، تشابه لفظی پدید می‌آید و در نتیجه، اشتراک لفظی رخ می‌نماید (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱/شصت‌وهفت‌مقدمه). افزون بر تحولات آوایی در واژگان، وام‌گیری از زبان بیگانه نیز می‌تواند به شباهت دو لفظ بیانجامد و نوعی دیگر از اشتراک لفظی را پدید

1. Semantics
2. Homonymy
3. Polysemy

4. Etymology

انجام رسیده است، اما تاکنون تحقیقی مشتمل بر مبادی فوق و روش ریشه‌شناختی به تحریر درنیامده است.

روش تحقیق در این مطالعه، بر دو مبنای «معناشناسی در زمانی^۵» و «ریشه‌شناسی واژگان» خواهد بود؛ روش‌هایی که در مطالعات زبان‌شناسی تاریخی، معمول و رایج‌اند. معناشناسی در زمانی، مطالعه تحول معنایی یک واژه در گذر زمان است؛ و در مقابل، رویکرد هم‌زمانی جای می‌گیرد که روند تاریخی و سرگذشت الفاظ را نادیده می‌انگارد (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۹۵؛ پاکتچی، ۱۳۸۹: ۷۶). روش ریشه‌شناسی نیز عبارت است از پی‌جویی قدیم‌ترین معنای ریشه واژگان و کشف دلالت لغوی لفظ با تکیه بر قدیم‌ترین اطلاعات بر جای مانده. کاربرد این روش از گذشته‌های دور در میان عالمان لغت رواج داشته، و البته در سده‌های اخیر با گسترش آگاهی‌ها درباره زبان‌های باستانی، از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار شده است. ریشه‌شناسی نوین بر این پایه استوار است که بسیاری از زبان‌ها، در اصل نیای مشترکی دارند؛ پس می‌توان با مرور تحول معنایی واژگان هم‌ریشه «در گذر زمان» و نیز «در فرهنگ‌های مختلف»، معانی متفاوت آن ریشه را به یک یا دو قدر جامع معنایی بازگرداند و حتی به تاریخ‌گذاری تقریبی رواج هر یک از معانی دست یازید (Dolgopolsky, 2008: 7-83).

۱. برآوردی از آراء لغت‌شناسان مسلمان و خاورشناس واژگان ساخت‌یافته از ریشه قسط، کاربرد فراوانی در ادبیات و زبان عربی دارد. افزون بر ۲۹ بسامد این واژه

آورد. برای نمونه در زبان فارسی معاصر، واژه «دوش» به دو معنای «کتف» و «آب‌فشان حمام» به کار می‌رود. دوش حمام، وام‌واژه‌ای فرانسوی است: (douche) که پس از راه‌یافتن به زبان فارسی، تصادفاً با دوش از پیش موجود در این زبان به معنای کتف، تشابه لفظی یافته است (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). در همین راستا حسن مصطفوی از لغت‌شناسان معاصر، اشتراک لفظی در واژگان یک زبان - به‌ویژه زبان عربی - را نپذیرفته است، با این قید که دلالت آن بر معنایش، حقیقی - و نه از روی مجاز - باشد. وی بر این باور است که اشتراک‌های لفظی موجود، صرفاً بر اثر وام‌واژه‌ها حادث شده است (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۰/۱).

در این جستار برآیند ریشه ثلاثی «قس‌ط» که اشتقاق‌های ساخت‌یافته از آن، معانی متفاوت و گاه متناقضی دارد را تحلیل ریشه‌شناختی کنیم تا به این نتیجه دست یابیم که این اشتراک لفظی، حاصل کدام‌یک از پدیده‌های فوق است؟ بنابراین در گام نخست، فهم عالمان اسلامی و نیز خاورشناسان از این مفهوم بازنمایی و تحلیل خواهد شد. در مرحله بعد، با تحلیل ریشه‌شناختی خواهیم کوشید کاربردهای ماده «قس‌ط» را در زبان عربی و به‌ویژه متن قرآن کریم، نشان دهیم؛ واژه‌ای که ۲۹ مرتبه در قرآن به کار رفته است. آنگاه در دیگر زبان‌های باستانی، وجود این ریشه و امکان ورودش به فرهنگ عربی را پی‌جوییم تا تحلیلی مبتنی بر شواهد زبان‌شناختی از اشتراک لفظی این ریشه ارائه کنیم. این تحلیل، بر مرور گزارش‌های تاریخی و کاربردهای مختلف مشتقات این ریشه تکیه خواهد داشت. درباره پیشینه پژوهش باید گفت، گرچه جستار پیرامون ریشه قسط، فراوان به

در قرآن کریم، در روایات و متون اسلامی نیز بازتاب فراوانی داشته و دارد. کثرت استعمال این واژه، و مهم‌تر از همه، معانی متعدد و متفاوت قسط، باعث شده دیدگاه‌های فراوانی درباره آن پدید آید. در این قسمت تمام فرضیه‌های موجود، چه دیدگاه‌های دانشمندان مسلمان و چه اقوال طرح شده از جانب مستشرقان را دسته‌بندی کرده‌ایم. نخست صورت ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید ریشه قسط را آورده‌ایم. در ادامه، به دلیل وجود دیدگاه‌هایی مبنی بر رباعی دانستن قسطاس - که به کلی این واژه را از قسط ثلاثی متمایز می‌کند - آن را جداگانه طرح کرده‌ایم.

تحلیل‌ها درباره ریشه ثلاثی مجرد و مزید «قسط» دیدگاه تمامی لغویان مسلمان آن است که ریشه سه حرفی قسط، دو معنای متضاد «عدل و داد» و «جور و ظلم» دارد (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۸۳۶/۲؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۸۵/۵-۸۶). از همین‌رو بسیاری از واژه‌شناسان، این واژه را در شمار اضداد آورده‌اند (ابن‌سکیت، ۱۹۱۳: ۱۷۴؛ ابن‌سیده، ۱۴۱۷: ۱۷۸/۴). ابن‌انباری (د ۳۲۸) نیز قسط را در شمار ۴۰۰ واژه اضداد جای داده است (ابن‌انباری، ۱۴۰۷: ۵۸؛ پطرس، ۱۴۲۴: ۲۵۲-۲۵۳). بازتاب این دیدگاه در تفاسیر قرآن به وفور یافت می‌شود (برای نمونه: ابوحنبل، ۱۴۲۰: ۷۳۸/۲؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۳۷۴/۲).

واژگانی که در زبان عربی از یک مشترک لفظی اشتقاق می‌یابد، در بسیاری از موارد، اوزان و گونه ساخت متفاوتی از یکدیگر دارند؛ به عبارت دیگر، گویا سخنوران این زبان به عمد، از گونه‌های اشتقاق متفاوت و متمایزی در ساخت فعل و اسم سود جستند تا تمایز

معنایی از طریق آن هویدا باشد. از همین‌رو است که در قرآن کریم، «القاسط» به معنای مشهور جائز و ستمگر است، و در مقابل «المُقسط» به معنای عادل به کار رفته است: «قَسَطَ يَقْسِطُ وَ يَقْسِطُ قَسْطًا وَ قُسُوطًا فَهُوَ قَاسِطٌ» به معنای جور؛ «أَقْسَطُ يَقْسِطُ قَسْطًا وَ إِقْسَاطًا فَهُوَ مُقْسِطٌ» به معنای عدل است (راغب، ۱۴۱۲: ۶۷۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۷۷/۷-۳۷۸). صورت باب افعال «أَقْسَطُ، يَقْسِطُ»، با مصدر «القِسط» به معنای عدل، و اسم فاعل «المُقسط» به معنای عادل، بارها در قرآن کریم به کار رفته است. برای نمونه می‌توان به این دو آیه اشاره داشت: «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ... وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات/۴۹: ۹) و «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵). مشتقات ریشه قسط در این معنای خاص، ۲۳ مرتبه در قرآن بسامد دارد.

اما صورت ثلاثی مجرد قسط به معنای مشهور ظلم و بی‌داد، تنها دو بار، و هر دو نیز به صورت اسم فاعل «القاسطون» در قرآن کریم آمده است: «وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَ الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا. وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (جن/۱۴-۱۵). صورت فعلی «قَسَطَ» در این معنا را می‌توان در خطبه شقشقیه نیز مشاهده کرد: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَتَ طَائِفُهُ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ ...» (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴: ۴۹، خطبه ۳). نیز واژه «قاسطین» در حدیثی از حضرت علی علیه‌السلام به صورت «أَمْرٌ بِقِتَالِ النَّكْثِيْنَ وَ الْقَاسِطِيْنَ وَ الْمَارِقِيْنَ» که بازتاب بسیاری در منابع تاریخی و روایی دارد (بلادری، ۱۴۱۷: ۱۳۸/۲؛ ابن‌بابویه، ۱۳۶۲: ۱۴۵/۱)، مشاهده

می‌شود. برخی معتقدند نامیده شدن اصحاب صفین به «قاسطین»، از آن‌رو است که معاویه و پیروانش بر خلیفه وقت یعنی امام علی علیه‌السلام شوریده و تجاوزگری پیشه کردند: «القاسطون: أهل صفین لأنهم جاروا فی الحکم و بغوا علیه» (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۶۰/۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹۰/۹۷). در صورت پذیرش این معنا، مفهوم «القاسط» در روایت فوق، از معنای مطلق ستمگر و ظالم به معنای ستمگر و متجاوز در اموری خاص انتقال یافته است.

برخی از واژه‌شناسان پس از یادکرد معانی متضاد ظلم و عدل ذیل مدخل قسط، کوشیده‌اند با استفاده از قواعد و ملاک‌های علم صرف، به نوعی مبدأ و اصل مشترک برای این دو معنا دست و پا کنند؛ تا چنین القا نمایند که دو معنای ناهمگون، چگونه از یک منشأ واحد ساخت یافته است. شاید بتوان چنین پنداشت که این همه تضاد معنایی در یک واژه، نزد آنان نامعقول و یا کمیته تعجب‌آور بوده است؛ از این‌رو

۶. برای نمونه، خلیل‌بن‌احمد به‌هنگام بحث از ریشه «شعب»، تضاد معنایی میان «جمع آوردن» و «پراکندن» در این واژه را امری غریب و عجیب دانسته است (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۰: ۲۶۳/۱). هم‌چنین ثعلب و شاگردش ابن‌درستویه در ابطال وجود اضداد در زبان عربی کوشیدند که در نهایت به نگارش «بطلال الأضداد» از سوی ابن‌درستویه انجامید (تنها برای یادکرد نام این کتاب از دست رفته: سزگین، ۱۴۰۸: ۶۱۵/۸، قسم ۲). وجود دیدگاه‌هایی - هرچند در حاشیه - مبنی بر نامقبول بودن مشترک لفظی نیز می‌تواند به این مسأله دامن زده باشد. توضیح آنکه برخی بر این باور بودند که وضع یک لفظ برای بیش از یک معنا، به ابهام منجر می‌شود؛ امری که با غرض وضع لفظ یعنی تفهیم مراد، در تعارض است و از آنجا که خداوند حکیم و علیم، واضع لغت است، فعل لغو و بیهوده از او سر نمی‌زند (سیوطی، بی‌تا: ۳۸۵/۱، در مقام نقل قول از ابن‌درستویه).

فرضیه‌هایی برای رهایی از این مشکل طرح کرده‌اند. این کوشش برای ریشه قسط، چهار تحریر متفاوت دارد که آنها را به ترتیب شهرت نزد مفسران و لغویان ذکر کرده‌ایم؛ در این میان روش‌های اول، دوم و چهارم، راه‌حلی سازه‌شناختی^۷ (صرفی) است و روش سوم، بیشتر بر معنا و ذوق نویسنده تکیه دارد:

الف) بسیاری از واژه‌شناسان، معنای محوری ریشه قسط را «قسمت و بخش» و یا «سهم و نصیب» دانسته‌اند. این معنا در صورت اسمی این ریشه وجود دارد: «القِسْطُ: الحِصَّةُ الَّتِي تَنْوِبُهُ» (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۰: ۷۱/۵). در این فرضیه، چنین شرح داده می‌شود که قَسَطَ یعنی به زور بهره و نصیب دیگری را گرفتن، و با این تحول معنایی، مفهوم ظلم و جور ساخت می‌یابد؛ اما اِقساط، به معنای دادن حق و سهم دیگران است، و از این انتقال معنایی، مفهوم عدل و داد شکل می‌گیرد (راغب، ۱۴۱۲: ۶۷۰). بسیاری از دانشمندان مسلمان، به این دیدگاه اقبال نشان داده و آن را در آثار خود به ثبت آورده‌اند (برای نمونه میبیدی، ۱۳۷۱: ۵۱/۲؛ ابن‌حجر، بی‌تا: ۴۵۰/۱۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷۳/۷).

ب) برخی دیگر بر این باورند معنای اصلی ریشه قسط، ظلم و ستم است و چنانچه به باب افعال رود، معنایش وارونه می‌شود؛ زیرا همزه مذکور، ادات سلب است (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹: ۶۰/۴). بنا بر این فرضیه، «أَقْسَطَ» یعنی رفع جور کرد. اهل لغت برای تقویت این سخن به فعل «شکا إلیه فأشکاه» که به ترتیب به معنای شکایت کردن و از کسی رفع شکایت کردن است، تمسک می‌جویند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۷۷/۷؛ زبیدی،

۱۴۱۴: ۳۷۸/۱۰). در *روض الجنان*، از این همزه به «ادات ازاله» یاد شده، و برای تأیید بیشتر به دو فعل «عربت» و «أعربتھا» - به ترتیب به معانی تباہ ساختن و اصلاح کردن - استناد شده است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۴۱/۵). بسیاری از مفسران این فرضیه را در آثار خود ذکر کرده‌اند (برای نمونه، نحاس، ۱۴۲۱: ۱۴۲/۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۶/۴). در کتاب‌هایی با موضوع تخصصی اضداد زبان عربی، ۱۰ وجه برای اینکه یک واژه دو معنای متضاد داشته باشد، برشمرده‌اند که فرضیه فوق در شمار «دلاله الصیغه علی السلب و الإیجاب» جای دارد (مختار عمر، ۱۴۲۳: ۱۵۷-۱۵۸).

ج) فرضیه سوم، گویا ابتکار مفسر شیعی مذهب قرن ششم، فضل‌بن‌حسن طبرسی (د ۵۴۸) است. او گرچه در نخستین یادکرد ریشه قسط در قرآن یعنی آیه ۲۸۲ سوره بقره، اصل قسط را به معنای حصه و سهم دانسته است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۸۱/۲)؛ اما در ادامه و ذیل آیات ۱۳۵ سوره نساء و ۹ سوره حجرات، دیدگاهش تغییر یافته و ریشه اصلی قسط را عدول و بازگشت دانسته است. فرضیه فوق این چنین تکمیل می‌شود که هرگاه بازگشت به سوی حق باشد، باید از فعل أقسط به معنای عدالت استفاده کرد؛ و چنانچه از حقیقت فاصله گرفته شود و جهت‌گیری سمتی دیگر داشته باشد، قسط به معنای ظلم تحقق می‌یابد: «فأصل الباب العدول فمن عدل إلى الحق فقد أقسط و من عدل عن الحق فقد قسط» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۹۸/۹؛ پذیرش این دیدگاه: حائری، ۱۳۷۷: ۲۶۸/۱۱). سیدمحمود آلوسی این دیدگاه را به نقل از *مجمع‌البیان* به ثبت آورده ولی آن را نپذیرفته است (آلوسی، ۱۴۱۵:

۳۴۶/۴). اما یکی از لغویان معاصر که در غالب واژگان به دنبال اصل واحد معنایی است، تقریری شبیه به آنچه طبرسی بیان کرده، آورده است. او معنای اساسی قسط را «ایفای حق» دانسته است. با این توضیح که اگر حق برآورده شود، إقساط تحقق می‌پذیرد؛ و چنانچه از آن عدول گردد، قُسط رخ می‌دهد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۲۸۶/۹).

د) دیدگاه چهارم که البته با استقبالی مواجه نشده، از آن علی‌بن‌محمد ماوردی از علمای اهل سنت در سده پنجم هجری است. او برخلاف دیدگاه دوم، معنای اصلی قسط را عدل و داد می‌داند و آنگاه که در وزن فاعل استعمال شود، معنا عکس شده، و «قاسط» به کسی گفته می‌شود که از حق روی برتابد. وی در این زمینه به دو اسم «التَّرب» و «المُترب» تمسک می‌جوید که به معنای فقیر و غنی است: «القاسط: الجائر، لأنه عادل عن الحق، و نظیره التَّرب و المُترب، فالتَّرب الفقير، لأن ذهاب ماله أقعده على التراب، و المُترب الغني لأن كثره ماله قد صار كالتراب» (ماوردی، بی تا: ۱۱۶/۶).

افزون بر چهار کوشش فوق که از شهرت بیشتری برخوردارند، دو تحلیل مهم و شایان توجه دیگر، یکی از سوی متقدمان و دیگری از جانب متأخران طرح شده، که البته در حاشیه قرار گرفته است. دیدگاه نخست، از آن مجاهدبن‌جبر مخزومی (د ح ۱۰۲) از تابعین اهل تفسیر است، که معتقد بود «قسط و قسطاس» در زبان رومی (یونانی)، به معنای عدل است (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳۸۴/۱؛ سیوطی، ۱۳۹۱: ۱۱۷). آرتور جفری در *واژه‌های دخیل در قرآن*، با آنکه سخن مجاهد را مشاهده کرده و در اثر خود بازتاب داده، اما از آن عبور کرده و واژه «قسط» را برگرفته از ریشه

قسطاس از ریشه ثلاثی قسط ساخت یافته است (فیومی، ۱۴۱۴: ۵۰۳). بنا بر این قول، این واژه باید بر وزن «فِعلاس» باشد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۳۲/۳). برخی دیگر قسطاس را از ریشه رباعی «قسطس» دانسته‌اند که در این صورت، وزن آن «فِعلال» خواهد بود (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۰: ۲۴۹/۵؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۷۶/۶).

ب) اما نظر غالب در میان لغت‌شناسان آن است که این واژه، رومی و معرب است (ابی‌حاتم، ۱۴۱۵: ۱۴۲/۱؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۱۲۰۳/۲). در روایتی از مجاهد نیز چنین به ثبت آمده که قسطاس، در اصل رومی به معنای عدل است (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۲۳۳۱/۷؛ سیوطی، ۱۳۹۱: ۱۱۷). سخنی که زرکشی نیز بدون یادکرد قائلش تکرار کرده است (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳۸۴/۱). در مقابل، سعیدبن‌جبیر معنای رومی آن را میزان و ترازو دانسته است (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۲۳۳۰/۷). قولی که دیگرانی نیز بدون انتساب به ابن‌جبیر، تکرارش کرده‌اند (ابن‌قتیبه، ۱۳۹۸: ۲۵۴) و امروزه در اکثر قریب به اتفاق ترجمه‌های فارسی دیده می‌شود (ترجمه‌های آیتی، مکارم شیرازی، الهی قمشه‌ای، پورجوادی).

خاورشناسان نیز مطابق انتظار، در شمار این گروه جای دارند و اقوال متعددی پیرامون منشأ واژه قسطاس ارائه کرده‌اند. برخی آن را واژه‌ای یونانی شمرده‌اند و گروهی دیگر، آن را لفظی برگرفته از زبان لاتین دانسته‌اند (Jeffery, 1938: 238-239). از آن‌رو که این فرضیه‌ها، شواهد کافی به همراه ندارد، آرتور جفری خود این احتمال را طرح ساخته که قسطاس، برگرفته از واژه آرامی و نیز سریانی ܩܨܛܐ

آرامی ܩܨܛܐ (قسط) به معنای «راست و درست» دانسته است (Jeffery, 1938: 238). به عبارتی او فرضیه فرانکل مبنی بر منشأ آرامی - مسیحی این واژه را پذیرفته است (Fraenkel, 1962: 205). ریشه ܩܨܛܐ و ܩܨܛ (کشط) در گونه‌های مختلف آرامی مانند آرامی ترگومی و مندایی به معنای «راست و درست» و «راست و مستقیم» آمده است (Jastrow, 1903: 224; Macuch, 1963: 1431; 2/1429). نیز مشکور، ۱۳۵۷: ۶۹۸/۲). اما دیدگاهی که از سوی متأخران پیشنهاد شده، آن است که اَقسط را رباعی بدانیم و آن را از قسط ثلاثی که معنایی متفاوت دارد، کاملاً تفکیک کنیم. محمدبن‌طاهر مشهور به ابن‌عاشور به صراحت، آن را در تفسیر خود ذکر کرده و برای تأیید سخن خویش، به فعل «أقوم» تمسک بسته که معنایش با قام متفاوت است (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۵۷۹/۲).

دیدگاه‌ها درباره واژه «قسطاس»

ذیل ماده قسط در فرهنگ‌های لغت عربی، واژه‌شناسان به «قسطاس» نیز اشاره کرده‌اند؛ واژه‌ای که دو مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است: «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ / و با ترازوی درست وزن کنید» (اسراء/۳۵؛ شعراء/۱۸۲). هم‌چنان‌که درباره معنا و مفهوم این واژه، اختلاف نظرهایی وجود دارد، ثلاثی یا رباعی دانستنش، و نیز تبار و منشأ آن نیز محل مناقشه و معرکه اقوال بوده است:

الف) گروهی از علمای اسلامی، خاستگاه و منشأ قسطاس را عربی دانسته‌اند. این گروه، خود بر سر وزن این اسم، بر دو دسته‌اند: برخی بر این باورند که

و درست، ریشه سامی دیگری برای این واژه شناسایی نکرده‌اند. این در حالی است که کاربردهای پربسامد قسط در قرآن کریم، حکایتگر ارتباط وثیق این واژه با حوزه معنایی عدالت است. از این رو به نظر می‌رسد کوشش در جهت یافتن منشأ سامی قسط به معنای عدل و داد، نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت و باید آزمود که آیا امکان دارد قسط، تباری غیر سامی داشته باشد و عملاً ما با یک وام‌واژه مواجه باشیم؟

در همین راستا، سر نخ ریشه قسط را در دیدگاهی منقول از مجاهد دنبال کرده‌ایم که معتقد بود «قسط» وام‌واژه‌ای رومی است (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳۸۴/۱). هم‌چنین سر نخ دیگر را در سخن خاورشناسی آلمانی به نام فولرس^۱ به دست آوردیم که معتقد بود منشأ «قسطاس» واژه یونانی δικαστής (dikastēs) است (Jeffery, 1938: 238-239). گرچه او dikastēs را به قسطاس ربط داده اما چنان که در ادامه خواهد آمد، اثبات خواهیم کرد این واژه یونانی، اصل و منشأ «قسط» است و نه قسطاس.

واژه یونانی dikastēs در زبان یونانی به معنای «قاضی» است (Liddell & Scott, 1996: 429) که در انتقالش به زبان سریانی، به صورت ܕܩܣܬܐ (دیکسطا) درآمده است (Costaz, 2002: 69). دلیل حذف ης (-ēs) در پایان واژه، آن است که این تکواژ در زبان یونانی، زائده‌ای دستوری قلمداد می‌شود که بالطبع در انتقال به زبان دیگر، گزینه نخست حذف خواهد بود. در مرحله بعدی و هنگام انتقال این واژه به زبان عربی، اتفاق جالب توجه دیگری، این بار هم از جنس حذف، رخ می‌دهد. توضیح آنکه در زبان سریانی

(قسطا) به معنای «اندازه و پیمان» باشد (Jeffery, 1938: 239)؛ بدین ترتیب، او قول مشهور لغت‌شناسان مسلمان مبنی بر یونانی بودن منشأ قسطاس را کنار نهاده است. اما وی به این نکته مهم توجه ننموده که این دو واژه در آرامی و سریانی، خود وام‌واژه بوده، و برگرفته از واژه یونانی ξεστῆς (xestēs) هستند (Costaz, 2002: 324; Jastrow, 1903: 2/1395). قولی که آلفونس مینگانا^۲ - سریانی‌پژوه عراقی - هم بدان تصریح کرده، و قسطاس را برگرفته از همین واژه دانسته است (Mingana, 1927: 89).

۲. ریشه‌شناسی «قسط» به معنای عدالت

مروری اجمالی بر دیدگاه‌های فوق، نشان از آن دارد که برای پژوهشگران عرصه لغت، واژگان اشتقاق یافته از سه حرف «قسط» چالش‌برانگیز و دردسرساز بوده است؛ برخی در تشخیص وزن ثلاثی یا رباعی، و برخی دیگر در یافتن وجه جامع معنایی، فرضیه‌های متنوع و متفاوتی طرح کرده‌اند. همین تعارض اقوال می‌تواند شاهدهی بر این باشد که راه حل، منحصر به کاویدن زبان عربی نیست و باید از طریق ریشه‌یابی در واژگان سرزمین‌های مجاور شبه جزیره عربستان، به پاسخ دست یافت.

از آورده‌های مستشرقان نیز می‌توان چنین نتیجه گرفت که معانی موجود در زبان‌های سامی، ارتباط مستقیمی با معنای عدالت ندارد. افزون بر این، در هیچ‌یک از شاخه‌های زبان‌های سامی نیز معادلی برای قسط در معنایی مرتبط با عدالت وجود ندارد. خاورشناسان نیز جز همان منشأ آرامی به معنای راست

نکته جالب آنکه، ریشه این واژه با *dikastēs* پیش‌گفته، یکسان است و از همین‌رو، قیوم با قسطِ وام‌واژه از یک ریشه‌اند؛ گرچه تغییر و تحولاتی که در مسیر انتقال از زبان مبدأ به مقصد، بر این دو واژه حادث شده، این اشتراک را غریب و بعید ساخته است. شواهد فوق را باید با این نکته تاریخی همراه کرد که صرف عربی، ابتدای ویژه‌ای بر ریشه‌های ثلاثی دارد و زبان عربی در مواجهه با وام‌واژه‌ها، متمایل به کاهش هم‌خوان‌ها برای رسیدن به یک ریشه ثلاثی است. با این راهکار، عرب‌ها می‌توانند واژه قرضی را به یکی از اوزان شناخته نزد خود ببرند و با آن به‌مثابه یک لفظ اصالتاً عربی رفتار کنند؛ چه آنکه ریشه به دست آمده را منشأ اشتقاق قرار داده و از آن فعل و اسم بسازند (در مثال حاضر: *أَقْسَطَ* و *مُقْسَطِينَ*) و چه اینکه مطابق الگوهای آوایی‌شان باشد و در تلفظ مشکلی احساس نکنند. بدین ترتیب می‌توان مسیر حذف و انداختن حرفی از واژگان قرضی را یک «الگوی تعریب» دانست که در زبان عربی شایع بوده است (برای توضیحات بیشتر، پاکتچی، ۱۳۹۰: ۱۹).

در بازگشت به واژه *dikastēs*، باید گفت این واژه، خود مشتق از ریشه *δικη* (*dikē*) می‌باشد که معانی متعددی دارد که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. آداب و رسوم.
۲. حق و حقوق.
۳. قضاوت.
۴. دادخواهی.
۵. محاکمه.
۶. دیه، مجازات (Liddell & Scott, 1996: 430).

(*dikaïos*) از همین ریشه، معانی راست و درست، حق، واقعی، عادل و قانونمند دارد (Liddell & Scott, 1996: 429). واژه *dikastēs* در فرهنگ یونانی، مفهومی کلیدی و مهم در حوزه قضاوت و دادگستری

«دی» (-دی)، آوندی ملکی^{۱۰} است که به ابتدای برخی کلمات داخل می‌شود؛ همان که معادلش در زبان عربی، «ذی» است (Costaz, 2002: 63). در این میان، این امکان برای عرب‌ها وجود داشته است که بر اساس یک ریشه‌شناسی عامیانه^{۱۱}، «دی» را زائده‌ای دستوری تلقی کنند و این واژه را به صورت «ذی قسط» تصور نمایند. بدین ترتیب، چنانچه «ذی قسط» - در معنای مفروض: صاحب قسط - به معنای قاضی باشد، «قسط» می‌تواند معنای عدالت به خود گیرد؛ با این تحلیل که یک قاضی، مجری عدالت است و بر اساس عدل و انصاف قضاوت می‌نماید. زائد پنداشتن «دی» - آغزین و حذف آن، در وام‌واژه‌هایی که اصالتی یونانی دارند و از طریق زبان سریانی به فرهنگ زبانی قوم عرب راه یافته‌اند، شواهد بسیاری دارد. برای نمونه می‌توان به این واژگان اشاره داشت:

الف) «زنتاریه» به معنای اسهال خونی برگرفته از واژه یونانی *δυσεντερία* (*dusenteria*).

ب) «افنس» به معنای دارای صدای ناساز و ناهمخوان مأخوذ از واژه یونانی *διαφωνος* (*diafounos*).

ج) «ابلیس» از واژه یونانی *διαβολος* (*diabolos*) (Jeffery, 1938: 48)؛ پاکتچی، ۱۳۹۰: ۱۷-۲۰).

هم‌چنین باید به پژوهشی پیرامون واژه قرآنی «قیوم» ارجاع داد که نویسنده‌اش اثبات کرده، واژه قیوم از *δικαιωμα* (*dikaiuma*) یونانی ساخت یافته، و به معنای قاضی عادل است (پاکتچی، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۳).

10. Genitive (Possessive) Particle

11. Folk Etymology

به‌خصوص در حوزه واژگان و مفاهیم مرتبط با نظام حقوقی - قضایی قابل مشاهده و پی‌جویی است؛ از آن‌رو که نظام دادگستری امپراطوری روم شرقی، حتی در مناطق هم‌جوار نیز نظامی خواستنی و پذیرفته بوده است (پاکتچی، ۱۳۹۰: ۲۲).

۳. ریشه‌شناسی «قسط» به معنای غارت و قساوت در این بخش با مطالعه‌ای تطبیقی در زبان‌های سامی، و با بهره‌گیری از ریشه‌شناسی تاریخی، نشان خواهیم داد که قسط در معنای مشهور ظلم و جور، واژه‌ای اصالتاً سامی است؛ لفظی که دو بار، تنها به صورت اسم فاعل «قاسط» در قرآن کریم به کار رفته است. شاید بهترین نظیر^{۱۴} قسط عربی در میان زبان‌های سامی، صورت فعلی qaṣaṭa (قسط) در زبان گعزی (حبشی کلاسیک) به معنای «فریب دادن» و «دزدی و غارت کردن» است (Leslau, 1987: 448-449).

صورت مشابه این واژه در زبان عربی یعنی «قشط» به معنای «چیزی را به زور گرفتن» است و «قشاط» به معنای غارتگر است که برخی لغت‌شناسان، آن را ثبت و ضبط کرده‌اند (زیبیدی، ۱۴۱۴: ۳۸۳/۱۰؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۶۹۵). هم‌چنین با تغییراتی اندک، ریشه فوق در زبان‌های سامی شاخه شمالی مرکزی همچون عبری، آرامی، سریانی و مندایی نیز دیده می‌شود. برای نمونه קשט (قشه) عبری و קשא (قشا) سریانی به معنای «سخت بودن»، «تندخویی» و «بی‌رحمی» است (Gesenius, 1939: 904; Jastrow, 1903: 2/1429; Costaz, 2002: 332-333; Macuch, 1963: 416).

است. معانی دیگر ریشه dikē و نیز دیگر مشتقات، بیانگر همین بافت معنایی است. در انتقال واژه از زبان یونانی به سریانی، معانی ریشه dikē که در واژه dikastēs در قالب معنای جانبی^{۱۲} حضور دارند، به زبان سریانی نیز راه می‌یابند. گفتنی است dikē و مشتقات متعدّدش در زبان سریانی قابل مشاهده است:

الف) δικη (dikē) به معنای «حق»؛
 ب) δικανικός (dikanikos) به معنای «حقوق‌دان»؛
 ج) δικανικον (dikanikon) به معنای «محکمه»؛
 د) δικαιοματα (dikaiomata) به معنای «احکام قضایی»؛
 هـ) δικαστηριον (dikastērion) به معنای «محکمه قضایی» (Costaz, 2002: 69).

بدین ترتیب، در انتقال dikastēs از یونانی به سریانی و سپس به عربی، می‌توان این احتمال را مطرح نمود که مؤلفه‌های معنایی^{۱۳} ریشه مذکور در زبان مبدأ، به زبان مقصد یعنی سریانی و عربی نیز راه یافته باشد. به بیان دیگر، می‌توان گفت قسط عربی نیز در بافت امور قضایی و دادگستری پدید آمده، و بیشتر به نوعی عدالت حقوقی، عدالت قضایی و عدالت مبتنی بر قانون دلالت داشته باشد. شاید بتوان گفت آنچه زمینه ورود مفهوم «قسط» از یونانی به سریانی و سپس عربی را فراهم آورد، تأثیر زبان یونانی بر زبان‌های سامی رایج در منطقه آسیای مقدم - شرق مدیترانه یعنی شام و فلسطین - بوده است. این تأثیر از آن‌رو است که یونانی، زبان رسمی دولت بیزانس در آسیای صغیر طی سده‌های متمادی پیش از اسلام بوده است. این نفوذ

12. Connotations.

13. Semantic Components

14. Cognate

«قس» (*kōs-) و با معنای «ضربه زدن، حمله کردن» بازسازی شده است (Orel & Stolbova, 1995: 347).

ریشه آفرو-آسیایی فوق، خود بازمانده‌ای از یک ریشه کهن‌تر در زبان نوستراتیک باستان^{۱۷} است که به صورت «قش» (*kēsU) و به معنای «پوست کردن و پاره کردن» توسط آحازون دالگوپولسکی بازسازی شده است (Dolgopolsky, 2008: 1140-1141, 1172, 1245). برجای‌مانده‌های این واژه کهن در زبان عربی، ریشه‌های «قشو» و «قشر» هستند که هم‌چنان معنای پوست و پوست کردن را با خود حمل کرده‌اند (Dolgopolsky, 2008: 1140). این منظور، ۱۴۱۴: ۹۳/۵، ۱۸۲/۱۵؛ بستانی، ۶۹۵/۱۳۷۵). بنابراین از منظر معاشناسی در زمانی، می‌توان سیر تغییرات تلفظی و تحولات معنایی ریشه قسط با معنای پایانی قساوت و بی‌رحمی را در جدولی دسته‌بندی، و به صورت دوره‌ای تاریخ‌گذاری نمود:

۱۷. امروزه قدیم‌ترین نیای مشترکی که در زبان‌شناسی از آن سخن گفته می‌شود، زبان فرضی نوستراتیک باستان (Proto Nostratic) است؛ ابرخانواده‌ای (Macro-family) پیشنهاد شده که بسیاری از خانواده‌های زبانی، از جمله آفرو - آسیایی، آلتایی، اورالی، هند و اروپایی، قفقازی جنوبی و دراویدی ذیل آن قرار می‌گیرند و به نوعی، نیای مشترک تمام آنها به‌شمار می‌آید. طبق این فرضیه که حاصل مطالعه زبان‌شناسی با رویکرد تاریخی - تطبیقی است، در زمانی بسیار کهن، حدوداً بین ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال پیش از میلاد - در دوره فراپارینه‌سنگی، و نزدیک به پایان آخرین دوره یخبندان - به این زبان تکلم می‌شده‌است (Dolgopolsky, 2008: 7-83). در اینجا باید به فرهنگ نوستراتیک باستان اثر آحازون دالگوپولسکی اشاره کرد که با تتبعی فوق‌العاده و با استفاده از تجارب و دستاوردهای سنت زبان‌شناسی تاریخی، واژه‌نامه‌ای ۲۸۰۵ واژه‌ای برای این زبان مفروض نگاشته است. البته باید در نظر داشت، زبان فرضی نوستراتیک باستان، تاکنون در محافل زبان‌شناسی به‌عنوان یک نظریه علمی، به اثبات نرسیده است و تا اظهار نظر متقن درباره این ابرخانواده، بسی راه است؛ بنابراین اثر دالگوپولسکی را باید کوششی در راستای تقویت این فرضیه تلقی کرد.

این معانی را در عربی، ذیل ریشه، «قسو» مشاهده می‌کنیم که در این زبان نیز به معنای غلظت و شدت است (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۰: ۱۸۹/۵؛ راغب، ۱۴۱۲: ۶۷۱؛ ذیل ریشه قسی: ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۸۷/۵). کاربرد این ریشه را می‌توان در آیاتی چون «... ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...» (بقره/۷۴) مشاهده کرد. تفاوت حرف پایانی در واژگان قشط، قشه، قشا و قسو، به مشترک‌دانستن ریشه آنها خللی وارد نمی‌سازد؛ زیرا این نکته به اثبات رسیده است که زبان‌های سامی، بن‌ثائی - و نه ثلاثی - داشته‌اند و در گذر زمان، حرف یا حروفی به عنوان آوند^{۱۵} بدان افزوده شده است (O'Leary, 1923: 176-177).

واژه‌ای دیگر از نظایر قسط، ریشه 𐤒𐤍𐤐 (قشح) عبری است که معنای «سخت و بیرحمانه رفتار کردن» دارد (Gesenius, 1939: 905). نکته قابل توجه آنکه قشح عبری، در عربی به صورت «قسح» به کار می‌رود که دقیقاً به همان معناست: «الصلب و الغلیظ» (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۰: ۳۶/۳؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۵۳۳/۱). در سبائی (زبان باستانی منطقه یمن) نیز ریشه «قسح» به معنای شدت و قساوت کاربرد دارد (Beeston, 1982: 108)؛ تبدیل واج شین به سین / قشح / قسح / نیاز به توضیح فراوانی ندارد؛ زیرا این تبدیل در زبان‌های سامی، امری رایج و معمول است (O'Leary, 1923: 53). تمام این واژه‌ها، مأخوذ از یک ریشه ثنائی مفروض در زبان آفرو-آسیایی باستان^{۱۶} - نیای زبان‌های سامی - است که به صورت

15. Affix

16. Proto Afro-Asiatic Language

جدول ۱. سیر تحولات ریشه «قسط» از عصر باستان تا زبان عربی

ترتیب زمانی	زبان	ریشه واژه	معنا
۱	نوستراتیک	*KEŠU (قش)	پوست کندن، پاره کردن
۲	آفرو آسیایی باستان	*KOS- (قس)	ضربه زدن، حمله کردن
۳	سامی باستان	*KOS- (قس)	'''
۴	عربی	قاسط (قسط)	غارت کردن، قساوت و سخت گرفتن
		قشط	'''
		قسو	'''
		قسح	پوست، پوستا کندن
		قشو / قشر	'''

صلح، و در تقابل با حرب است؛ باب افعال این ریشه یعنی «أَسْلَمَ» نیز به معنای «الدخول فی السِّلْم» و اعلام صلح و آشتی است (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۰: ۲۶۶/۷؛ راغب، ۱۴۱۲: ۴۲۳). بنابراین، صورت اسم فاعل «المُسْلِم»، کسی را گویند که اعلام صلح و آشتی دهد. از این‌رو می‌توان این حدس را قوی انگاشت که نقطه مقابل «المسلم»، کسی است که قصد بر هم زدن صلح و دوستی دارد، و با توجه به فرهنگ و زیست عرب جاهلی، «قاسط» فردی است که در پی حمله و غارتگری است. به بیان دیگر، «المسلم» اهل صلح و نرم‌خویی است، و در مقابل، «القاسط» اهل جنگ، قساوت و بی‌رحمی. با این توضیح، وجه تسمیه معاویه و شامیان تحت امر او به «قاسطین» بیشتر نمایان می‌شود؛ زیرا آنان پیایی به قلمرو حکومت حضرت علی علیه‌السلام یورش می‌بردند و به غارت دست می‌زدند (تقفی، ۱۴۱۰: ۲/۲۸۸، ۳۰۷، ۳۲۰؛ در سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام: کلینی، ۱۳۶۵: ۵/۵).

بر این اساس می‌توان گفت صورت «قسط» در عربی، نظیری از واژگان فوق در زبان‌های دیگر سامی است که صورت «قشط»، «قسو» و «قسح» آن هم‌چنان در زبان عربی کاربرد دارد. بدین ترتیب، از شواهد ریشه‌شناختی می‌توان چنین نتیجه گرفت که «القاسط» به معنای «قاسی» (آنکه سخت و شدید عمل می‌کند)، بی‌رحم و غارتگر است.

آنچه می‌تواند مؤیدی بر معنای مذکور باشد، توجه به آیات ۱۴ و ۱۵ سوره جن است که در آن، میان «القاسطون» و «المسلمون» تقابل معنایی برقرار شده است: «وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ. فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرُّوا رَشَدًا. وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (جن/۱۴-۱۵). آیات فوق در سیاق داستان جنیانی است که به تازگی با آیات قرآن کریم مواجه شده‌اند؛ بنابراین «المسلمون» در معنای اصطلاحی پیروان دین اسلام به کار نرفته و باید معنایی دیگر داشته باشد. طبق تصریح لغویان، «السَّلْم» به معنای

عرب - و اینکه پدران، نام‌های «مُغیر / غارتگر» و «مُغیره / بسیار غارتگر» بر فرزندان خود می‌نهادند، همه نشان از رواج و افتخار به غارتگریست^{۱۸}. در این شرایط بوده است که ریشه کهن قسط به معنای قساوت و غارت، بسیار کاربرد داشته است. اما از زمانی که عرب‌ها به این نتیجه رسیدند که باید فضای امنی برای بازرگان‌ها بوجود آورند تا به حجاز روی آور شوند (انعقاد پیمانی به نام «حلف الفضول» نمونه‌ای از این کوشش‌هاست: بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۱/۲-۱۶) و دین اسلام نیز «دامنه ارزش‌ها»^{۱۹} را از حالت قبیلگی به درآورد، و خون و مال انسان‌ها را برابر اعلام کرد، غارتگری رو به افول نهاد. نتیجه این تحولات فرهنگی در عرصه لغت، کاربرد فراوان قسط به معنای عدل و داد، و کاهش استفاده از قسط در معنای غارتگریست.

۴. ریشه‌یابی «قسطاس»

همان‌طور که گفته شد، لغت‌شناسان مسلمان، قسطاس را یا از ریشه ثلاثی بر وزن فعلاس، و یا از ریشه رباعی قسطس بر وزن فعلال دانسته‌اند. اما به نظر می‌رسد هیچ یک از این دو احتمال صحیح نباشد؛ نخست آنکه در دانش صرف زبان عربی، وزن فعلاس، وزنی ناشناخته است و واژه‌ای دیگر که در این وزن رفته باشد، یافت نمی‌شود. ریشه رباعی قسطس نیز

گفتنی است تلاش لغویان برای برقراری ارتباط معنایی میان القسط (به معنای عدل) و القاسط، باعث شده است قاسط از معنای اصلی خود یعنی قاسی و غارتگر منحرف شده، و به سمت معنای فرضی و مطلق جائز و ستمگر سوق یابد؛ تا از این طریق بتواند دقیقاً نقطه مقابل مُقسِط، به معنای عادل قرار گیرد؛ حال آنکه معنای «جور» در ریشه سامی این واژه، هیچ مبنای ریشه‌شناختی ندارد.

کاربرد منحصر به فرد و تکامدی واژه «القاسط» در قرآن کریم و همچنین استعمال نشدن هیچ مشتق دیگری از این ریشه در معنای قساوت و غارتگری، نشانی است بر اینکه این واژه، ساختی قدیمی دارد و کاربردش رو به کاهش نهاده است. این تقلیل تا بدانجا پیش می‌رود که عملاً در دوره عربی کلاسیک، استعمالی در این معنا ندارد و واژه جدیدی از آن در این معنا، ساخت نمی‌یابد. دقیقاً در اثر همین فراموشی کاربرد است که برخی لغویان در تشخیص معنای آن به خطا رفته‌اند. در همین رابطه، ممکن است این سؤال طرح شود که «چرا باید واژه‌ای با تبار و اصلتی عربی به فراموشی سپرده شود؟ اما وام‌واژه قسط که از یونانی اخذ شده، رواج یابد؟».

به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال را باید در علم احوال عرب و تحولاتی که از زمان برآمدن دین اسلام و حتی اندکی پیش از آن، تغییراتی که در نظام اخلاقی و اقتصادی قوم عرب رخ داد، پی جست. توضیح آنکه درآمد بسیاری از عرب‌ها در دوره جاهلی، از طریق غارت از کاروان‌های تجاری و اموال قبایل مجاور تأمین می‌گشت (جواد علی، ۱۴۲۲: ۹۹/۹-۱۰۰). چپاول‌گری حاتم طائی - اسوه جود و بخشش نزد قوم

۱۸. در وصف حاتم طائی آمده است: «...هرگاه غارت کرده و غنیمت می‌گرفت، آن را [به مردم] می‌بخشید و [از میان کسانی که سر می‌برید، تنها] قسم خورده بود که تک‌فرزند را به قتل نرساند» (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۸: ۴۵۹/۱؛ با تفاوتی اندک: ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۲۳۵/۱۷).

فرضی است و هیچ مشتق دیگری از آن در فرهنگ لغت عربی وجود ندارد. نظر غالب در میان لغویان نیز آن بود که منشأ این واژه، زبان رومی است و نباید به دنبال تباری عربی برای آن بود. دیدگاه اخیر حاکی از آن است که لغت پژوهان نیز دریافته بودند که هیچ یک از دو فرضیه فوق نمی‌تواند صحیح باشد.

از میان مستشرقان، آرتور جفری پس از بازتاب دیدگاه‌های مختلف درباره منشأ غیر سامی قسطاس، دو نظر را ترجیح داده است: نخست نظریه فولرس است که قسطاس را برگرفته از واژه یونانی dikastēs دانسته است. نظریه دوم از آن آلفونز مینگاناست که قسطاس را برگردانی از واژه یونانی ξεστής (xestēs) محسوب می‌کند که خود برگرفته از واژه لاتین sextarius است (Jeffery, 1938: 239; Liddell & Scott, 1996: 1189-1190). واژه sextarius مقیاسی برای اندازه‌گیری حجم مواد مایع یا جامد نزد رومیان بوده است. همچنین این واژه بر پیمانانه استاندارد که مبنای سنجش حجم بوده نیز دلالت دارد (Glare, 1968: 1751). واژه xestēs در انتقال به سریانی، به صورت مَصْطَی (قسطا) درمی‌آید (Costaz, 2002: 324) و آنگاه در زبان عربی به صورت «قسطاس» ظهور می‌یابد.

در توضیح آنکه چرا صورت عربی یعنی قسطاس دارای سین پایانی است، مینگانا این احتمال را مطرح کرده است که عرب‌ها، این واژه را از لهجه آرامی مسیحیان فلسطین گرفته باشند؛ زبانی که در آن سین پایانی به کار می‌رفته است (Mingana, 1927: 89). از میان دو دیدگاه فوق، می‌توان نظریه مینگانا را از جهاتی راجح دانست. نخست آنکه مطابق آیات قرآن

کریم، قسطاس معنایش هر چه که باشد، می‌بایست در حوزه ابزارآلات توزین و حجم‌سنجی کالا قرار گیرد؛ نشانه‌اش رابطه جانیشینی عبارات «زَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» و «أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» است: «وَا يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود/۸۵)؛ مقایسه شود با: «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ. وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ. وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (شعراء/ ۱۸۱-۱۸۳). به تعبیر دیگر، قسطاس با کیل، مکیال و میزان، حوزه معنایی واحدی دارند و این نشانه، ما را به معنای «پیمانانه و ظرف سنجش حجم» که در ریشه قسطاس وجود دارد، بیشتر رهنمون می‌سازد. واژگان xestēs یونانی و sextarius لاتین که اشاره شد صورت نخستین قسطاس بوده است، با واژگان کیل و میزان در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد و این، مؤیدی بر نظر مینگاناست.

اما پذیرش دیدگاه فولرس یعنی اینکه dikastēs منشأ قسطاس باشد، نیاز به توجیه‌های فراوان دارد. توضیح آنکه در هیچ یک از معانی و مشتقات متعدد ریشه dikē، مفهومی که ما را به حوزه ابزارآلات توزین و سنجش رهنمون سازد، وجود ندارد؛ بلکه چنان که اشاره شد، تماماً به حوزه قضاوت و عدالت مربوطند. بنابراین، تنها با فرض مجاز و علاقه آلیه است که می‌توان بین ابزار توزین و عدالت ارتباط برقرار کرد. چنین مجازی در متون اسلامی یافت می‌شود؛ نخست مفسران قرآن و لغویان مسلمان، یکی از معانی قسطاس را شاهین [ترازوی کفه‌ای] و یا قپان

/ قفان [ترازوی تک‌پله‌ای] ذکر کرده‌اند (مقاتل، ۱۴۲۳: ۲۷۸/۳؛ طوسی، بی‌تا: ۴۷۶/۶). آنگاه از آنجا که در نمادپردازی و الگوهای جهانی، ترازو نماد عدالت است (شوالیه و گریان، ۱۳۷۹: ۳۳۸/۲؛ نیز تصویر ترازو بر سر در محاکم و یا مجامع حقوقی)، معنای عدالت نیز به قسطاس سرایت کرده است (ابوعبیده، ۱۳۸۱: ۹۰/۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۶۱/۱۵). بنابراین باید چنین نتیجه گرفت که نمی‌توان پذیرفت واژه‌ای یونانی به معنای قاضی، در انتقال به زبان عربی، معنای ابزار سنجش به خود گرفته باشد؛ به‌ویژه آنکه نه در اصل یونانی و نه حتی در زبان واسطه یعنی سریانی، چنین معنایی سابقه ندارد.

بدین ترتیب، «قسط» و «قسطاس» دارای دو منشأ متفاوتند و از یک تبار واحد، اشتقاق نیافته‌اند. با این حال دو واژه فوق نزد برخی از لغت‌شناسان مسلمان، هم‌ریشه پنداشته شده و نوعی ارتباط معنایی میانشان برقرار گردیده است؛ به نحوی که قسطاس، مشتق از قسط دانسته شده است. البته شاید بتوان گفت نحوه کاربرد این دو واژه در آیات قرآن، در این برداشت بی‌تأثیر نبوده باشد. توضیح آنکه در آیاتی از قرآن کریم، عبارت «زُنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» (اسراء/ ۳۵؛ شعراء/ ۱۸۲) با عبارت «أوفوا الكيل / المكيال و الميزان بالقسط» (أنعام/ ۱۵۲؛ هود/ ۸۵) در سیاقی مشابه به کار رفته‌اند. همین کاربرد مشابه، لغت‌شناسان را بر آن داشت که گاه قسطاس را به

معنای عدل بدانند، و گاه قسط را به معنای میزان به حساب آورند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۷۷/۷).

با این حال از نحوه کاربرد این واژگان در قرآن و سیاق آیات برمی‌آید این دو واژه برای مخاطب عرب نیز ولو در حد یک ریشه‌شناسی عامیانه^{۲۰} و خلاق، ارتباط معنایی داشته و هم‌ریشه فرض شده‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

بر اساس دیدگاه رایج، ریشه قسط و واژگانی که در آنها سه حرف ق س ط وجود دارد، حداقل سه معنای مختلف - از جمله دو معنای متضاد - دارد، که هر سه در قرآن کریم به کار رفته است: ۱. عدل و داد ۲. تجاوز و ظلم ۳. ترازو (تنها در واژه قسطاس). واژه‌شناسان در تحلیل تفاوت معنایی فوق، اتفاق نظر ندارند و از این‌رو، فرضیه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. از آنجا که در این شرایط، غالب لغویان به دنبال وجه جامع معنایی (اصطلاح سنتی: بناء واحد) هستند، برای ریشه قسط نیز ۴ فرضیه طرح کرده‌اند. گمانه‌ها بر این پایه استوار است که واژه قسط، مشترک معنوی است و می‌توان نحوه پیدایش مفاهیم و ساخت‌های

۲۰. برای مباحث نظری ریشه‌شناسی عامیانه: Campbell,

dikastēs یونانی و ریشه dikē به معنای عدالت و قضاوت اخذ شده است؛ فرضیه‌ای که با ذکر شواهدی از تحول این واژه در زبان عربی و زبان واسطه یعنی سریانی تقویت گردید.

همچنین واگوی تاریخی واژه قسطاس نشان می‌دهد با ریشه سومی، مجزا از دو بن اشاره شده در سطور پیشین مواجهیم. این کلمه از واژه xestēs یونانی، به معنای پیمان‌ه و یا واحد سنجش حجم مایعات و جامدات ساخت یافته است که غالب علمای اسلامی به دلیل آشنایی اندک با این واژه و نیز سیستم اقتصادی روم باستان، آن را به ترازو یا عدالت تفسیر کرده‌اند. اشاره به تبار غیر عربی و غیر سامی دو ریشه اخیر، از سوی مستشرقان نیز ارائه شده بود که نشان دادیم در پاره‌ای از موارد، به خطا رفته‌اند.

بنابراین با واژگانی مواجهیم که صرفاً مشترک لفظی‌اند و هرگونه تلاش برای برقراری رابطه معنایی میان آنها، اشتباه است و زبان‌شناسی تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. نتیجه آنکه این جستار با مطالعه موردی واژگانی که در آنها سه حرف قسط وجود دارد، نشان داد چگونه ریشه‌شناسی واژگان و معناشناسی در زمانی، قادر است مفروضات لغت‌شناسان در باب اشتراک معنوی پاره‌ای از واژه‌ها، و نیز جستار اصل واحد معنایی را تصحیح نماید. بدین ترتیب روش ریشه‌شناسی تاریخی، این توانایی

مختلف لفظ را بر اساس آن، تحلیل و توجیه کرد تا بین دو معنای ظلم و عدل ارتباط برقرار نمود. با این پیش‌فرض، امکان اشتراک لفظی از دید غالب آنان پنهان مانده است.

در این مطالعه، برای برون‌رفت از تشتت آراء و اقوالی که نوعی توجیه و دلیل تراشی می‌نماید، از روش ریشه‌شناسی در علم زبان‌شناسی تاریخی استفاده کردیم تا به درکی عمیق‌تر و مبتنی بر شواهد دست یابیم. نخست، از یک سو ریشه «قس/قش» را از قدیم‌ترین دوران‌ها در زبان‌های کهن سامی، و حتی پیش از آن در زبان آفرو-آسیایی و نیز زبان فرضی نوستراتیک باستان دنبال کردیم؛ و از سوی دیگر، واژگان مشابه را در سرزمین‌های مجاور بررسی نمودیم تا در نهایت به فرضیه‌ای دست یافتیم که نشان می‌دهد ما با سه واژه کاملاً متفاوت مواجهیم که به حسب اتفاق ذیل یک ریشه آمده‌اند. بر پایه شواهد بحث، ریشه «*KĒSU/ قش» در زبان نوستراتیک باستان، به معنای پوست‌کندن و پاره کردن، به صورت «*KOS/ قس» با اندکی تحول به معنای ضربه زدن و حمله کردن، وارد زبان‌های آفرو-آسیایی از جمله سامی باستان می‌شود.

آنگاه در انتقال این ریشه به زبان عربی، قسط به معنای غارت کردن و قساوت به کار می‌رود. همین ریشه، مبنای ساخت واژه قرآنی «القاسطون» بوده است. در مقابل نشان دادیم قسط در معنای عدالت، از

- را دارد که تبیین‌هایی تحلیلی و مستند درباره ساخت واژگان، چگونگی پیدایش اضداد و یا اشتراک لفظی ارائه دهد و در نهایت، افق‌های نوینی برای فهم دقیق‌تر واژگان، از جمله مفردات قرآنی بگشاید.
- منابع
- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۲۷). *کفایه الأصول*، به کوشش سامی الخفاجی، قم: دار الحکمه.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*، به کوشش اسعد محمد الطیب، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ابن‌اثیر، مجدالدین مبارک بن محمد (۱۳۹۹). *النهایه فی غریب الحدیث*، به کوشش طاهر احمد زاوی و محمود طنحی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌انباری، ابوبکر محمد بن قاسم (۱۴۰۷). *الأضداد*، به کوشش محمد ابراهیم، بیروت: المکتبه العصریه.
- ابن‌بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲ ش). *الخصال*، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی (بی‌تا). *فتح الباری*، بیروت: دار المعرفه.
- ابن‌درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸). *جمهره اللغة*، بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن‌سکیت (۱۹۱۳). *الأضداد*، در مجموعه ثلاثه کتب فی الأضداد للأصمعی و للسجستانی و لابن السکیت و یلیها ذیل فی الأضداد للصفانی، به کوشش آگوست هافنر، بیروت: مطبعه الکاثولیکیه.
- ابن‌سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۱۷). *المخصص*، به کوشش خلیل جفال، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن‌عاشور، محمد بن طاهر (بی‌تا). *التحریر و التنویر*، بی‌جا: بی‌نا.
- ابن‌فارس، احمد (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغة*، به کوشش عبدالسلام هارون، قم: مکتبه الإعلام الإسلامی.
- ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۸). *عیون الأخبار*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۹۸ ش). *غریب القرآن*، به کوشش احمد صقر، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابوالفرج اصفهانی (۱۴۱۵). *الأغانی*، بیروت: دار احیاء تراث عربی.
- ابو حیان آندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰). *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دار الفکر.
- ابو عبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱). *مجاز القرآن*، به کوشش محمد فؤاد سزگین، قاهره: مکتبه الخانجی.

- ابوالفتوح رازی، حسین‌بن‌علی (۱۴۰۸). *روض الجنان و روح الجنان*، به کوشش جعفر یاحقی و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابی‌حاتم، احمدبن‌حمدان (۱۴۱۵). *الزینة فی الکلمات الإسلامیة العربیة*، به کوشش حسین الهمدانی، قاهره: مرکز الدراسات للبحوث الیمنی.
- بستانی، فؤاد افراهم (۱۳۷۵ش). *فرهنگ ابجدی*، تهران: انتشارات اسلامی.
- بلاذری، احمدبن‌یحیی (۱۴۱۷). *أنساب الأشراف*، به کوشش سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۰ش). «ریشه‌شناسی واژه قرآنی قیوم»، مطالعات علوم قرآن و حدیث، شماره ۹.
- _____ (۱۳۸۹ش). *روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث*، به کوشش مصطفی فروتن تنها، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- پطرس، آنتونیوس (۱۴۲۴). *المعجم المفصل فی الأضداد*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ثقفی، ابراهیم‌بن‌محمد (۱۴۱۰). *الغارات أو الإستنفار والغارات*، قم: دار الکتب الإسلامی.
- جواد علی (۱۴۲۲). *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، بیروت: دار الساقی.
- حائری تهرانی، میرسیدعلی (۱۳۷۷ش). *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳ش). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خلیل‌بن‌احمد (۱۴۱۰). *کتاب العین*، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: هجرت.
- دروزه، محمدعزت (۱۳۸۳). *التفسیر الحدیث*، قاهره: دار احیاء التراث العربیه.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت: دار القلم.
- زبیدی، محمدبن‌محمد (۱۴۱۴). *تاج العروس*، بیروت: دار الفکر.
- زرکشی، محمدبن‌عبدالله (۱۴۱۰). *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی.
- سزگین، فؤاد (۱۴۰۸). *تاریخ التراث العربی*، ترجمه محمود فهمی حجازی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۳۹۱). *المهذب فیمما فی القرآن من المعرب*، به کوشش عبدالله الجبوری، چاپ شده در مجله المورد، المجلد الأول، صص ۹۷-۱۲۴.

- سیوطی، جلال‌الدین (بی تا). *المزهر فی علوم اللغه*، به کوشش محمد المولی و دیگران، بیروت: دار الفکر.
- شوالیه، ژان و آلن گربران (۱۳۷۹ش). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۷ش). *درآمدی بر معناشناسی*، تهران: سوره مهر.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
- طوسی، محمدبن حسن (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیومی، احمدبن محمد (۱۴۱۴). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: مؤسسه دار الهجرة.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۵ش). *الکافی*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- ماوردی، علی بن محمد (بی تا). *النکت و العیون*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مختار عمر، احمد (۱۴۲۳). *الإشتراک و التضاد فی القرآن الکریم*، بیروت: عالم الکتبه.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷ش). *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳). *تفسیر*، به کوشش عبدالله شحاته، بیروت: دار احیاء التراث العربیه.
- میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۷۱ش). *کشف الأسرار و عدّه الأبرار*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نحاس، احمدبن محمد (۱۴۲۱). *اعراب القرآن*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- نهج البلاغه (۱۴۱۴). *به کوشش صبحی صالح*، قم: انتشارات هجرت.
- Beeston A. F. L. & Others (1982), *Sabaic Dictionary*, YAR, University of Sana'a.
- Campbell, Lyle (1998), *Historical Linguistics: An Introduction*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Costaz, Louis (2002), *Dictionarie Syriaque-Francais/Syriac-English Dictionary*, Beirut: Dar El-Machreq.
- Dolgopolsky, Aharon (2008), *Nostratic Dictionary*, Cambridge: McDonalds Institute for Archaeological Research .
- Fraenkel, Siegmund (1962), *Die*

- Greek-English Lexicon*, 2ed. H.S. Jones & R. McKenzie, Oxford: Clarendon.
- Macuch, R. (1963), *A Mandaic Dictionary*, London: Oxford University Press.
- Mingana, A. (1927), *Syriac Influence on the Style of the Kur'an*, in Rylands Bulletin.
- O'Leary, De Lacy (1923), *Comparative Grammar of the Semitic Languages*, London: Kegan Paul, Trench, Trubner and New York: Dutton.
- Orel, Vladimir & Stolbova, Olga (1995), *Hamito-Semitic Etymological Dictionary*, Leiden: Brill.
- Palmer, F.R. (1976), *Semantics: A New Outline*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Aramäischen Fremdwörter im arabischen*, Hildesheim: Georg Olms verlagsbuchhandlung.
- Gesenius, William (1939), *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F.A. Brown, London: Oxford.
- Glare, P.G.W. (1968), *Oxford Latin Dictionary*, Oxford: Clarendon.
- Jastrow, Marcus (1903), *A Dictionary of the Targumim*, London/New York: Pardes Publishing House.
- Jeffery, Arthur (1938), *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*, Baroda: Oriental Institute.
- Leslau, Wolf (1987), *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Liddell, H. G. & R. Scott (1996), *A*